



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه هفتم؛ سه شنبه ۱۳۹۲/۷/۹

روانشناخت فلسفی پیدایش ملک اعتباری^۱

این قدرت در درون بشر به ودیعه نهاده شده که بتواند با نگاه به طبیعت و تکوین شبیه آن را اقتباس و نسخه برداری کند؛ مثلاً با نگاه به سنجاقک و چگونگی پروازش شبیه آن را به نام بالگرد (هلی کوپتر) می سازد.

گاهی نسخه‌ی اقتباس شده از طبیعت و تکوین به صورت ملموس و محسوس در خارج موجود می شود - مانند مثالی که ذکر شد - و گاهی صرف قرارداد است؛ یعنی شیء حقیقی در خارج افزوده نمی شود که ملموس و محسوس باشد، ولی آثاری که در تکوین بر اصل مترتب است بر آن نسخه‌ی مقتبس مترتب می کند. به عنوان مثال ذهن با دقت در پیکره‌ی انسان که در تکوین هر عضوی از بدن نقشی را ایفاء می کند - مثلاً پا برای جابجایی و انتقال، دست برای تصرفات و تقلبات، سر برای راهنمایی و مدیریت و ... - جامعه‌ی بشری را به منزله‌ی یک پیکر فرض می کند و برای اعضاء جامعه مانند اعضاء بدن نقشی را محول می کند که عده‌ای مثلاً نقش پا، عده‌ای نقش دست و بازو، بعضی هم نقش سر در بدن را ایفاء کنند؛ یعنی مدیریت و کنترل جامعه را برعهده گیرند و همان طور که سر وضعیت بدن را تنظیم می کند، نیازها را تشخیص و برآورده می کند، فرمان به سایر اعضاء صادر می کند و سایر اعضاء حالت فرمان پذیری از سر را

۱. مطالبی که در این جا ذکر می شود برگرفته از مطالب محقق اصفهانی رحمته الله علیه در رساله‌ی حق و حکم، حاشیه بر مکاسب و حاشیه بر کفایه و نیز مطالب شاگرد ایشان علامه‌ی طباطبایی رحمته الله علیه در کتب مختلف شان می باشد که در کتاب فلسفه‌ی اخلاق در بخش عقل عملی و عقل نظری نیز جمع آوری کرده‌ام و به طور خلاصه در قالب اصطلاحات مناسب این جا بیان می کنم.

دارد، برای کسی که مدیریت جامعه را به عهده می‌گیرد چنین وظیفه‌ای را قرار داده و عنوانی مناسب آن اعتبار می‌کند مثلاً می‌گوید «ترأس» و «صار رئیساً» در حالی که در تکوین تفاوتی برای او نسبت به دیگران حاصل نشده است.

البته اعتباری که عقلاء جعل می‌کنند بی‌ملاک نیست و بر اساس اغراض متفاوت است؛ مثلاً به خاطر نیاز به فردی که بتواند مانند سر در بدن جامعه را مدیریت کند و مانع از مختل شدن امور شود عنوان رئیس را جعل می‌کنند و از کسی که این عنوان را کسب می‌کند توقع دارند این نیاز را برآورده کند.

گاهی ممکن است به خاطر خلاقیت و ابتکار ذهن، در اقتباسی که از تکوین اخذ می‌کند تصرف کرده و چه بسا چند صورت برگرفته از تکوین را با هم تلفیق کرده آن را اعتبار کند، در طرف آثار نیز ممکن است تصرف کرده کم و زیاد کند یا آثاری را به آن اضافه کند. به هر حال محدودیتی در اعتبار نیست مهم غرضی است که اعتبار به دنبال آن است.

مفهوم ملکیت به تلقی عموم یا اکثر فلاسفه، متکلمین و فقهاء از مفاهیم اعتباری است که مستقیماً و بدون واسطه از تکوین اقتباس شده است، گرچه ظاهر کلمات بعضی از فقهاء و حتی فلاسفه این است که مفهوم ملکیت حاکی از یک رابطه‌ی حقیقی بین مالک و مملوک در خارج است و هویت و ماهیت حقیقی و خارجی دارد و به اصطلاح از مقولات است.

به همین جهت محقق اصفهانی رحمته الله در ابتدای بحث حقیقت ملک، مطالب تفصیلی عمیقی مطرح می‌کنند تا اثبات کنند که ملکیت از مقولات نیست؛ نه مقوله‌ی جده است، نه مقوله‌ی کیف و نه مقوله‌ی اضافه، بلکه مفهومی اعتباری است.^۱

۱. رساله فی تحقیق الحق و الحكم، ص ۲۵:

أما أن الملك المذكور ليس من المقولات العرضية رأساً وأصلاً فلوجوه:

أحدها: أن المقولة ما يقال على شيء يصدق عليه في الخارج، فلا بد من أن يكون لها مطابق و صورة في الأعيان، كالسواد والبياض و ما شابههما من الاعراض، أو يكون من حيثيات ما له مطابق و من شؤونه الوجودية، فيكون وجودها بوجوده كمقولة الإضافة، حيث إنها لمكان كون فعليتها بإضافتها و لحاظها بالقياس إلى الغير لا يعقل أن يكون لها وجود استقلالي، على تفصيل تعرضنا له في بعض تحريراتنا الأصولية. و من الواضح أنه بعد وجود العقد مثلا لم يوجد ما له مطابق في الخارج، و لم يتحيت ذات المالک و المملوك بحيثية وجودية، بل على حالهما قبل العقد، و صدق المقولة بلا وجود مطابق أو تحيته بحيثية واقعية أمر غير معقول.

ثانيها: أن المقولات لمكان واقعتها لا تختلف باختلاف الانظار، و لا تتفاوت بتفاوت الاعتبارات، فإن السقف الملحوظ إلى ما دونه فوق في جميع الانظار، و بالإضافة إلى السماء تحت بجميع الاعتبارات، مع أن المعاطاة مفيدة للملك عرفاً، و غير مفيدة له شرعاً، فالأخذ بالمعاطاة و

ولی به نظر ما اعتباری بودن مفهوم ملکیت واضح است و با توضیحاتی که داده شد شایسته نیست کسی احتمال دهد ملکیت مطرح در باب فقه و حقوق که عقلاء و عرف آن را اعتبار می‌کنند از باب مقولات عشر ارسطویی^۱ باشد و شاید علت این که جناب محقق اصفهانی رحمته الله این گونه مفصل و عمیق وارد بحث شده‌اند این باشد که چون از مقوله‌ی جده به مقوله‌ی ملک و مقوله‌ی «له» نیز تعبیر می‌شود و برای آن به مالکیت

المأخوذ بها مالك و مملوك في نظر العرف دون الشرع، مع أن الحبيثة الخارجية العرضية لو كانت ذات واقعية كانت كالفوقية و التحتية اللتين لا تختلف فيهما الانظار.

و ثالثها: أن العرض كونه في نفسه كونه لموضوعه، لأن نحو وجوده ناعني لغيره، فيحتاج إلى موضوع محقق في الواقع، مع أن الإجماع واقع على صحة تمليك الكلي الذمي في بيع السلف و نحوه، و المشهور على مالكية طبيعي الفقير للزكاة، و الحال أنه لم يعتبر في موضوعه الوجود الخارجي أو لا وجود له أصلا، و لا يعقل أن تكون المالكية بلحاظ تشخص الفقير عند أخذه للزكاة، أو المملوكية بلحاظ تشخص الكلي عند الوفاء، فإن المالكية و المملوكية متضائفان، و المتضائفان متكافئان في القوة و الفعلية، فالمالكية الفعلية تستدعي المملوكية الفعلية و بالعكس، و تقدير الوجود في الذمة يستدعي وجود الملكية لا الملكية الحقيقية.

۱. ارسطو و عموم فلاسفه‌ی مشاء، ماهیات را به ده قسم تقسیم کرده‌اند که به آن مقولات عشر گفته می‌شود ماهیات در یک تقسیم بندی به جوهر و عرض تقسیم می‌شود. جوهر، آن ماهیتی است که اگر موجود شود قائم به نفس است، ولی عرض قائم به نفس نیست و احتیاج به موضوع دارد. اعراض به حسب استقراء نه قسم است - البته شیخ اشراق فقط چهار مقوله [علاوه بر جوهر] قبول دارد و بعضی فقط دو مقوله - که هفت قسم از آن اعراض نسبی است مثل (آین، متی، وضع، جده، اضافه، فعل و انفعال) و دو قسم آن (کم و کیف) مقوله‌ی غیر اضافی است. هر کدام از این مقولات هم تقسیماتی دارد مانند کم متصل و کم منفصل، کیف محسوس و کیف نامحسوس و ...

✓ رسائل ابن سینا، ص ۱۶:

كل لفظ مفرد يدل على شيء من الموجودات: فإما أن يدل على جوهر، و هو ما ليس وجوده في موصوف به قائم بنفسه مثل إنسان و خشبة، و إما أن يدل على كمية؛ و هو ما، لذاته، يحتمل المساواة بالتطبيق أو التفاوت فيه، إما تطبيقاً متصلاً في الوهم مثل الخط و السطح و العمق و الزمان، و إما منفصلاً كالعدد؛ و إما على كيفية و هو كل هيئة غير الكمية مستقرة لا نسبة فيها، مثل البياض و الصحة و القوة و الشكل؛ و إما على إضافة كالبنوّة و الأبوة؛ و إما على أين كالكون في السوق و البيت؛ و إما على متى كالكون فيما مضى أو فيما يستقبل أو في زمان بعينه؛ و إما على الوضع ككل هيئة للكل من جهة أجزائه كالفقود و القيام و الركوع؛ و إما على الملك و الجدة كالتلبس و التسلح؛ و إما على أن يفعل شيء، مثل ما يقال: هو ذا يقطع، هو ذا يحرق؛ و إما على أن يفعل شيء، كما يقال: هو ذا ينقطع، هو ذا يحترق. فهذه هي المقولات العشر.

✓ شرح حکمة الاشراق (الشهرزوری)، ص ۴۱۸:

اقول: قد عرف الحركة في كتبه بعدة تعريفات، منها هذا التعريف المذكور في الكتاب، و زاد في هذا التعريف في «التلويحات» قيدا آخر، فقال: «الحركة هيئة غير قارة بالضرورة و لا بد منه»؛ و شرح هذا التعريف: ان الموجودات الممكنة تنحصر في خمس مقولات: الجوهر، و الكم، و کیف، و الاضافة، و الحركة على ما اقام البرهان عليه في «التلويحات» و غيره؛ فبقيد «الهيئة» يخرج الجوهر و بقوله «غير قارة» المساوي لما ذكره في «حكمة الاشراق» لا يتصور ثباتها يخرج ما هو ثابت من الكم و کیف و الاضافة؛ و بقيد «الضرورة» يخرج الزمان، اذا ما ليس بقار و هو كل ما يكون اجزائه الفرضية غير مجتمعة في الاعيان ينقسم الى: غير قار الذات لذاته، و هو الذي يكون كذلك بالضرورة، و هي الحركة؛ و الى ما ليس بالذات كذلك، بل بالعرض، و هو الزمان الذي يمنع ثبات اجزائه الفرضية لا لذاته بل لمحله، و هو الحركة، فان الزمان مقدار الحركة؛ و زاد في «المطارحات» قيدا آخر، فقال: «الحركة هيئة لا يتصور ثباتها الا بالتجدد». و معناه ان الهيئة الغير القارة انما يتصور ثباتها و استمرارها بالتجدد الدائم، فان الحركة ليست من الموجودات التي لا تثبت و الا لتقطع بالكلية، بل تثبت دائما بالتجدد، و هو قيد كثير الفائدة.

انسان نسبت به قوا و اعضاء و جوارح مثال زده‌اند این طور به ذهن متبادر می‌شود که ملکیت اعتباری نیز از مقولات است. ولی با توضیحاتی که ذکر کردیم روشن شد که ملکیت فقهی و حقوقی و عرفی ملکیت اعتباری است و تحت هیچ یک از مقولات متأصله نمی‌گنجد.

ولی این سؤال مطرح است که ملکیت اعتباری که بلاواسطه از تکوین اقتباس شده از چه حقیقتی نسخه برداری شده است [از مفاهیم ماهوی یا مفاهیم انتزاعی؟] از ماهیت اقتباس شده یا غیر ماهیت و اگر از ماهیت اقتباس شده جوهر است یا عرض و اگر عرض است تحت کدام یک از مقولات توسعه‌ی عرضیه قرار دارد؟

احتمالات مطرح شده در مقوله‌ی مقتبس عنهای ملکیت اعتباری

۱. مقوله‌ی جده

در تعریف جده گفته شده^۱: «الهیئة الحاصلة من إحاطة شیءٍ بشیءٍ بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط

۱. الشیخ الرئیس ابو علی سینا که رئیس فلسفه‌ی مشاء و بلکه رئیس فلاسفه‌ی اسلامی است در جاهای متعددی مانند نجات و برهان منطق شفاء می‌نویسد: «لست أحصله» (النجات من العرق فی بحر الضلالات، ص ۱۵۷) یا «و اما مقولة الجدة فلم يتفق لى إلى هذه الغایه فهمها» (منطق شفاء، ص ۲۳۵) یعنی تا این زمان معنای جده را تحصیل نکرده و نفهمیده‌ام! در حالی که ایشان واقعاً انسان فوق العاده‌ای بوده است. در شانزده سالگی کتاب قانون را در طب نوشته که چه قدر مشتمل بر تتبعات و تجربیات - علاوه بر مسائل علمی و فکری - بوده که تا حدود صد و پنجاه سال پیش، کتاب درسی دانشگاه‌های غرب بوده است و در بیست و یک سالگی کتاب شفاء را نوشته که افتخار فلاسفه آن است که بتوانند آن را خوب تدریس کنند.

[أبو عبید عبد الواحد الجوزجانی] به نقل از استادش بو علی می‌گوید: «فلما بلغت ثمانی عشر سنة من عمری فرغت من هذه العلوم كلها، و كنت اذ ذاك للعلم أحفظ و لكنه اليوم معى أنضح و الا فالعلم واحد لم يتجدد لى شیء من بعد». در کتاب المباحثات آمده که در جواب شاگردش بهمینار که مسأله‌ای را پرسیده بود گفت: «و أنا إلى هذه الغایة لم أحصلها، و ما عندی أن أحصل بعد هذا السن شيئاً لم أحصله قبل، فلا يجب إن تطلب من جهتی فی هذا تحصیل، بل یجتهد فیہ الشبان الأذکیاء الفارغو القلوب» (المباحثات، ص ۲۴۹).

به هر حال بوعلی سینا با این عظمت علمی درباره‌ی مقوله‌ی جده در کتب متعددی می‌فرماید من آن را نفهمیدم، ولی صاحب شوارق می‌فرماید: خواجه‌ی طوسی معنای جده را تحصیل کرده‌اند.

✓ شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، ج ۲، ص ۴۹۳:

السابع: الملك و يقال له «الجدة» و «له» أيضا و یفسر بأنه نسبة الجسم الی امر حاصر له او لبعضه منتقل بانتقاله كالتقمص و التختيم. قال الشیخ: و اما مقولة الجدة فلم يتفق لى إلى هذه الغایة فهمها و لا اجد الامور التي تجعل كالانواع لها انواعا لها بل أنما يقال علیها باشتراك الاسم او تشابه و كما يقال الشیء من الشیء و الشیء فی الشیء و الشیء علی الشیء و الشیء مع الشیء و لا اعلم سببا یوجب ان یکون مقولة الجدة جنسا لتلك الجزئیات لا یوجب مثله فی هذه المذكورة و یشبه ان یکون غیری یعلم ذلك فلیتأمل ذلك من کتبهم ثم قال ما حاصله أنه ان احتیل فی تواطؤ هذه المقولة و عنی بها نسبتته الی ملاصق ینتقل بانتقال ما هو منسوب إليه كالتقمص و التسلح و التغلّ ففیه مجال و یزول التشکیک و یکون منه جزئی و منه کلی و أيضا یکون منه ذاتی كحال الهرة عند اهابها و منه عرض كحال الانسان عند قبضه لكن لیس هذا المعنی من القدر

ما يعدّ في عداد المقولات. و المصنف حصل معناه فقال و هو نسبة التملك و لعلّ المراد هنا هو التفسير الذي ذكرنا و هو الاحتياال المذكور فى كلام الشيخ و فى نسخة شرح العلّامة قوله و لخفائها عبّر المتقدمون عنها بعبارات مختلفة كالجدة و الملك و له.

✓ مصارع المصارع (للخواجة نصير الدين الطوسى)، ص 9:

سيرة الشيخ الرئيس أبو على الحسين بن عبد الله بن حسن بن على بن سينا: ولد فى اليوم الثالث من شهر صفر الخير سنة 373 هجرية. مكانته فى العلم أشهر من أن يحتاج الى تعريف، و مكارمه أبين من أن توصف. و رعاية للادب تقتصر على ما ذكره هو فى ترجمة نفسه حسب ما رواه تلميذه الشهير أبو عبيد الجوزجاني و هو:

كان والدى من أهل بلخ، و انتقل منها الى بخارى فى أيام الامير نوح بن منصور، و اشتغل بالتصرف و تولى العمل فى أثناء أيامه بقرية من ضياع بخارى يقال لها «خرميثن»، و هى من أمهات القرى بتلك الناحية، و بقرية قرية يقال لها «أفشنة». فتزوج أبى منها بوالدى و قطن بها، و ولدت أنا فيها، ثم ولد أخى ...

ثم ابتدأت بقراءة كتاب ايساغوجى على الناتلى، فلما ذكر لى حد الجنس: أنه المقول على كثيرين مختلفين بالنوع فى جواب «ما هو؟». فأخذت فى تحقيق هذا الحد بما لم يسمع بمثله و تعجب منى كل العجب و كان أى مسألة قالها تصورتها خيرا منه، و حذر والدى من شغلى بغير العلم، حتى قرأت ظواهر المنطق عليه، و أما دقائقه فلم يكن عنده منها خبر. ثم أخذت أقرأ الكتب على نفسى و أطالع الشروح حتى أحكمت علم المنطق. فأما كتاب أوقليدس فانى قرأت عليه من أوله خمسة أشكال أو ستة، ثم توليت حل بنفسى بقية الكتاب بأجمعه.

ثم انتقلت الى المجسطى، و لما فرغت من مقدماته و انتهيت الى الاشكال الهندسية قال لى الناتلى: تول قراءتها و حلها بنفسك ثم أعرضها على لا بين لك صوابه من خطائه. و ما كان الرجل يقوم بالكتاب فحالته، فكم من مشكل ما عرفه الا حين عرضته عليه و فهمته اياه. ثم فارقتى الناتلى متوجها الى كركانج. و اشتغلت أنا بتحصيل الكتب من الفصوص و الشروع من الطبيعيات و الالهيات و صار أبواب العلم تنفتح على.

ثم رغبت فى علم الطب و قرأت الكتب المصنفة فيه. و علم الطب ليس هو من العلوم الصعبة، فلذلك برزت فيه أقل مدة حتى بدأ فضلاء الاطباء يقرأون على علم الطب. و تعهدت المرضى فانفتح على من أبواب المعالجات المقتبسة من التجربة ما لا يوصف. و أنا مع ذلك مشغول بالفقه و أناظر فيه، و أنا يومئذ من أبناء ست عشرة سنة.

ثم توفرت على العلم و القراءة سنة و نصف، فأعدت قراءة المنطق و جميع أجزاء الفلسفة، و لم أتم فى هذه المدة ليلة واحدة بطولها و لا اشتغلت بالنهار بغيره. و جمعت بين يدي ظهورا، فكل حجة كنت أنظر فيها أثبت (فيها) ما فيها من مقدمات قياسية و ترتيبها و ما عساها تنتج، و أراعى شروط مقدماتها حتى تتحقق لى تلك المسألة.

و الذى كنت أتخير فيه من المسائل و لا أظفر فيه بالحد الاوسط فى القياس أتردد بسبب ذلك الى الجامع و أصلى و ابتهل الى مبدع الكل حتى يفتح لى المنطق منه و يسهل المتعسر، و أرجع بالليل الى دارى و أحضر السراج بين يدي و اشتغل بالقراءة و الكتابة. فمهما غلبنى النوم أو شعرت بضعف عدلت الى شرب قدح من الشراب لكيما يعود الى قوتى ثم أرجع الى القراءة. و مهما أخذنى نوم كنت أرى تلك المسائل بأعيانها فى منامى، و اتضح لى كثير من المسائل فى النوم، و لم أزل كذلك حتى استحكم معى جميع العلوم و وقفت عليها بحسب الامكان الانسانى.

و كل ما علمته فى ذلك الوقت فهو كما علمته الان لم أزل ازدد الى اليوم فيه شيئا. حتى أحكمت علم المنطق و الطبيعى و الرياضى. و انتهيت الى العلم الالهى و قرأت كتاب ما بعد الطبيعة فلم أفهم ما فيه و التبس على غرض واضعه حتى أعدت قراءته أربعين مرة و صار لى محفوظا و أنا مع ذلك لا أفهمه و لا المقصود به.

و أيسر من نفسى و قلت: هذا كتاب لا سبيل الى فهمه. فخصرت يوما وقت العصر فى الوراقين فتقدم دلال بيده مجلد ينادى عليه، فعرضه على فرددته رد متبرم معتقد أن لا فائدة فى هذا العلم. فقال لى: اشتريه فصاحبه محتاج الى ثمنه و هو رخيص و أبيعك بثلاثة دراهم فاشتريته فاذا هو كتاب أبى نصر الفارابى فى أغراض كتاب «ما بعد الطبيعة» و رجعت الى دارى و أسرع فى قراءته فانفتح على فى الوقت أغراض ذلك الكتاب لانه كان قد صار لى محفوظا على ظهر القلب. و فرحت بذلك و تصدقت فى اليوم الثانى بشيء كثير على الفقراء شكرا لله تعالى.

و اتفق لسلطان الوقت ببخارى و هو نوح بن منصور مرض تحير الاطباء فيه، و قد كان اشتهر اسمى بينهم بالتوفر على العلم و القراءة،

سواء كانت الإحاطة تامة أو ناقصة^١ ما نند هيئت حاصله از إحاطه‌ی عمامه نسبت به سر، که عمامه محیط بر

فأجروا ذكرى بين يديه و سألوه احضارى، فحضرت و شاركتهم فى مداواته و توسمت بخدمته و سألته يوما الاذن فى الدخول الى دار كتبهم و مطالعتها و قراءة ما فيها. فأذن لى و أدخلت الى دار ذات بيوت كثيرة فى كل بيت صناديق كتب منضدة بعضها على بعض، ففى بيت منها كتب العربية و الشعر، و فى آخر الفقه، و كذلك فى كل بيت علم مفرد. فطالعت فهرست كتب الاوائل و طلبت ما احتجت اليه و رأيت من الكتب ما لم يقع اسمه الى كثير من الناس و لم اكن رأيتة قبل ذلك و لا رأيتة أيضا من بعد. فقرأت تلك الكتب و ظفرت بفوائدها و عرفت مرتبة كل رجل فى علمه.

فلما بلغت ثمانى عشر سنة من عمرى فرغت من هذه العلوم كلها، و كنت اذ ذاك للعلم أحفظ و لكنه اليوم معى أنضج و الا فالعلم واحد لم يتجدد لى شىء من بعد. و كان فى جوارى رجل يقال له ابو الحسن العروضى، فسألنى أن أصنف له كتابا جامعاً فى هذا العلم، فصنفت له المجموع و سميت به باسمه و أتيت فيه على سائر العلوم سوى العلم الرياضى، و لى اذ ذاك احدى و عشرون سنة.

و كان فى جوارى أيضا رجل يقال له أبو بكر البرقى خوارزمى المولد فقيه النفس متوجه فى الفقه و التفسير و الزهد مائل الى هذه العلوم، فسألنى شرح الكتب، فصنفت له كتاب الحاصل و المحصول فى قريب من عشرين مجلدة، و صنفت له فى الاخلاق كتابا سميت به كتاب البر الاثم، و هذان الكتابان لا يوجدان الا عنده فانه لم يعر احدا ينسخ منهما ... قال الشيخ ابو عبيد: فهذا ما حكاه لى الشيخ من لفظه.

١. موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب، ص ٧٨٨:

العرض الذى يعبر عنه بـ (له) و قد يسمّى بـ (الجدة) و لما مثل هذا بـ (المنتقل) و (المتسلح) و (المتطلس) فلا يتحصّل له معنى سوى أنه نسبة الجسم إلى الجسم، المنطبق على جميع بسيطه أو على بعضه؛ إذا كان المنطبق ينتقل بانتقال المحاط به المنطبق عليه «له» يدلّ على المتعلّ و المتسلح «له» تقال على أنحاء شتى: أحدها على طريق الملكة و الحال ... و الثانى على طريق الكمّ ... و الثالث على ما يشتمل على البدن ... و الرابع على نسبة الجزء إلى الكلّ ... و الخامس ... نسبة الشىء إلى الوعاء الذى هو فيه ... و السادس على طريق الملك.

✓ الجوهر النضيد، ص ٣٠:

الملك و الجدة و له و هو التملك للشىء و قيل كون الشىء مشمولاً بما ينتقل بانتقاله كالتلبس و التختّم أقول الملك أحد الأجناس العالية قال الشيخ أبو على رحمه الله فى الشفاء مقولة الملك لا أحققها و يشبه أن تكون عبارة عن كون الشىء مشمولاً لغيره ينتقل بانتقاله كالتلبس و التختّم.

أما المصنّف رحمه الله فإنه جعلها عبارة عن نسبة التملك للشىء قال رحمه الله و باعتبار وقوع الاشتباه فيها وضع الأوائل لها الملك و الجدة و له ليوقف على معانيها و أشكل عليه بأن التملك من باب المضاف و للمانع أن يمنع من ذلك و إن كانت الإضافة عارضة له.

✓ شرح المصطلحات الفلسفية، ص ٧٣:

الجدة هى نسبة الجسم إلى الجسم المنطبق على بسيطه أو على جزء منه. (مفاتيح العلوم / ١٤٥) هو عبارة عن كون الجوهر فى محيط بكلّه أو بعضه، منتقل بنقله. (مجموعه مصنّفات شيخ إشراق / ١ / ١١) هو كون الجسم فى محيط بكلّه أو ببعضه بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط. (نفس المصدر / ١ / ٢٧٦) هو هيئة تحصل بسبب كون جسم فى محيط بكلّه أو بعضه بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط مثل التسلح و التّقمص. (الحكمة المتعالية / ١ / ٢٢٣) هى نسبة التملك. (الشواهد الربوبية / ٢٣) هيئتي است كه حاصل مى شود از احاطه جسم بجسم ديگر كلّا يا بعضا بحيثيتي كه محيط منتقل شود بانتقال محاط مثل هيئتي كه حاصل مى شود از براى شخص از قبا پوشيدن. «١» (لمعات إلهية / ٢١٧) هيئة تحصل لأجل ما يحيط. نسبة الشىء إلى ما يحيط به بحيث ينتقل بانتقاله. (شرح المنظومة / ١٤٣ و ١٤٤) - الملك.

✓ الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، ج ٤، ص ٢٢٣:

و مما عد فى المقولات الجدة و الملك و هو هيئة تحصل بسبب كون جسم فى محيط بكله أو بعضه بحيث ينتقل المحيط بانتقال المحاط مثل التسلح و التقمص و التعمم و التختّم و التنعل و ينقسم إلى طبيعى كحال الحيوان بالنسبة إلى إهابه و غير طبيعى كالتسلح و التقمص و قد يعبر

سر است و سر محاط آن و با حرکت سر، عمامه نیز حرکت می‌کند.

إحاطه گاهی ممکن است إحاطه‌ی کامل باشد؛ مانند إحاطه‌ی کفن و جلباب و گاهی ممکن است ناقص باشد؛ مانند عمامه نسبت به سر و پیراهن نسبت به بدن.

مناقشه در احتمال اول

مقوله‌ی جده نمی‌تواند منشأ اقتباس ملکیت اعتباری باشد؛ چرا که «انتقال محیط به انتقال محاط» از مقومات تعریف جده است و باید در ملکیت اعتباری نیز که از آن اقتباس شده این معنا لحاظ شود، در حالی که چنین نیست؛ زیرا اگر مالک را محیط و مملوک را محاط فرض کنیم، مالک با انتقال مملوک منتقل نمی‌شود؛ نه حقیقتاً و نه اعتباراً. و اگر عکس آن، یعنی مالک را محاط و مملوک را محیط فرض کنیم باز با انتقال مالک، مملوک منتقل نمی‌شود، علاوه آن که چنین فرضی مناسبت ندارد.^۱

۲. مقوله‌ی کیف (کیف نفسانی)

بعضی گفته‌اند: ملک از مقوله‌ی کیف نفسانی اقتباس شده است؛ زیرا ملک همان سلطنت است و سلطنت یعنی قدرت بر تقلیب و تصرف در شیء و از آن جا که قدرت از مقوله‌ی کیف نفسانی است، پس ملک مقتبس از مقوله‌ی کیف نفسانی است.

مناقشه در احتمال دوم

عن الملك بمقولة له.

✓ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۴۹۱:

الجدة هيئة تحصل لأجل ما يحيط - فيكون إضافة الهيئة لأدنى ملاسة. و يمكن كون ما مصدرية - بالشيء جدة حال كون تلك الهيئة بنقله أي بنقل المحيط لنقله أي لنقل الشيء مقيدة كما يقال الجدة نسبة الشيء إلى ما يحيط به بحيث ينتقل بانتقاله.

۱. رسالة في تحقيق الحق والحكم، ص ۲۹:

و أما عدم كونه من المقولات الثلاث بالخصوص: فلأنَّ الجدة هي الهيئة الحاصلة للجسم بسبب إحاطة جسم بكله أو ببعضه، كالتختم للإصبع بسبب إحاطة الخاتم، و كالتعمم للرأس بسبب إحاطة العمامة، و كالتقمص للبدن بسبب إحاطة القميص، و انتفاء مثل هذه الهيئة الخارجية للملك بسبب إحاطة المالك، أو للمالك بسبب إحاطة الملك واضح جدا.

✓ همان، ص ۳۱:

ثم إنَّ الملك الشرعي و العرفي حيث كان اعتباريا بالمعنى المذكور، فهل هو اعتبار للجدة، أو اعتبار للإضافة، أو اعتبار جدة ذات إضافة؟ الأوسط منها الأوسط، لأنَّ الجدة ليست هيئة إحاطة جسم بجسم، حتى يقال إنَّه اعتبر إحاطة المالك بالمال، فيكون المعتبر جدة بحسب المفهوم و المعنى، بل الجدة هي الهيئة الحاصلة للجسم بسبب إحاطة جسم به كالهيئة الحاصلة للرأس من إحاطة العمامة بالرأس، لا نفس إحاطة العمامة بالرأس، و لا محاطية الرأس للعمامة، و إن كان عنوان المحيط و المحاط لازما لمورد الجدة و لمورد الأين و متى.

ملکیت، مناسبت چندانی با قدرت که کیف نفسانی است ندارد؛ چرا که قدرت بر افعال تعلق می‌گیرد؛ نه اعیان - مانند قدرت بر بلند کردن شیء، قدرت بر جا به جا کردن شیء، قدرت بر ایجاد و اعدام شیء و ... که متعلق آن فعل می‌باشد؛ نه خود عین - بر خلاف ملک که عمدتاً به اعیان تعلق می‌گیرد و آن عین، مملوک مالک است.^۱

علاوه آن‌که در ملکیت رابط‌های عمیق‌تری بیش از صرف قدرت بر تصرف و تقلیب، بین مالک و مملوک ایجاد می‌شود که توضیح آن خواهد آمد، لذا ملک نمی‌تواند فقط مقتبس از قدرت - که از مقوله‌ی کیف نفسانی است - باشد.

والحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

۱. همان:

و أمّا مقولة کیف فهي في غاية السخافة، لما عرفت من أن القدرة لا تتعلق بالافعال، و الملكية متعلقة ابتداءً بالعین، فكيف تكون متعلقة للقدرة النفسانية و للقوة الجسدانية حتى تكون عبارة عن الملكية، هذا كله في عدم كون الملك الشرعی و العرفی من المقولات العرضية عموماً و خصوصاً.